

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتگویی که اینک ملاحظه می فرمایید، در زمینه روشنفکری دینی است که میان دوست گرامی ما جناب آقای ایمان سلیمانی امیری و اینجانب در گرفته است. خلاصه سخن من این بوده است که روشنفکری دینی در ذات دین است که تمام انبیاء عبارت از روشنفکرانی بودند که به اصلاح دین آباء و اجدادی خویش روی آورده اند؛ اما نامبرده بر این نظر است که روشنفکری دینی پارادوکسیکال است و اصلاح دینی به مثابه کفر به بعض دین است و اساساً دین اصلاح پذیر نیست و چاره آن است که به کلی از دین اعراض شود. تفصیل گفتگو را در ذیل ملاحظه می فرمایید.

سلیمانی

[Iman.s.a], [۲۱:۰۳ ۱۸/۰۷/۱۸]

[In reply to جعفر نکونام]

درود بر شما جناب نکونام گرامی ،

متنی مفصل در نقد فرمایشان نوشته ام که در پنج پست متوالی تقدیم می گردد.

چنانچه نقدی دیگر داشته باشید با کمال میل در خدمت خواهم بود ﷺ

﴿﴾ نقدی بر نگاه نواندیشی یا روشنفکری دینی ؛ (تقابلی با جناب دکتر جعفر نکونام و متن « نقد نگاه

ستیزه جویانه به قرآن » توسط ایشان)

﴿﴾ سرانجام اتفاق گفتگو و مصاحبت با جناب دکتر جعفر نکونام پیش آمد. با توجه به دفاع ایشان از نواندیشی

دینی یا روشنفکری دینی و مخالفت بنده با اسلامی دانستن این تفکر ، قرار بر گفتگویی نقادانه نسبت به متون یکدیگر

پیش آمد. جناب نکونام متنی را منتشر نمودند و بنده نیز در این قسمت به نقد ایشان نقدی را می نویسم. امید است با

ادامه ی این سلسله مباحث نتیجه درخور و بایسته ای حاصل شود.

❖ در ابتدا نکته ای لازم است که می‌بایست عرض شود و خوانندگان متنهای من با آن آشنا شوند. بنده دارای تفکرات خداناباورانه هستم، اما در این گفتگوی دو طرفه، با توجه به اینکه مسئله ی « نسبت و اصالت نواندیشی یا روشنفکری دینی با اسلام » مورد گفتگوست، از منظر درون دینی به بحث خواهم نشست.

دیگر آنکه بنده سعی می‌نمایم مطالب جناب نکونام را عیناً آورده و سپس مورد نقد قرار دهم. مطالب جناب نکونام را با نشان (❖) مشخص می‌نمایم، و مطالب خود را نیز با نشان (❖) علامت گذاری نموده ام.

❖ قبل از ورود به نقد متن جناب نکونام ذکر یک داستان که بتواند زاویه و دریچه نگاه ما را به این مقوله روشن کند خالی از فایده نیست.

گویند روزی در کلاس آموزش بازیگری، استاد از دانشجویان خود خواست تا نقش مرغی را بازی کنند که عنقریب بمبی بر سر لانه آنها فرود خواهد آمد.

دانشجویان شروع کردند به تکان دادن دستهای خود بمثابه بال پرندگان و سرو صدای مرغ و خروس. در آن میان دانشجویی دیگر آرام، ساکن و بی صدا نشسته بود و این امر تعجب استاد را برانگیخت. لذا او را فراخواند.

از او پرسید سبب بی تحرکی و بی صدایی ات چیست؟

دانشجوی مورد بحث اشاره نمود « من مرغ هستم، و معنی و مفهوم بمب را نمی‌دانم. وقتی نمی‌دانم، چگونه می‌توانم بیان‌دیشم که چند لحظه دیگر چه اتفاقی می‌فتد و من واکنشی نسبت به آن داشته باشم»

در واقع دانشجوی مذکور نشان داد هر واکنشی را باید در جای خود به بررسی نشست، نه از زاویه بیرونی نسبت به آن.

این مطلب از آنجا راهگشاست که بدانیم اسلام و مؤلفه های پیرامونی آنرا باید در درون آن جستجو کرد، اگر واقعا خود را مقید به کلمه « دینی » یا « اسلامی » می‌کنیم. حال ببینیم نواندیشی یا روشنفکری دینی و اسلامی، از نگاه اسلامی چگونه مقبول و مشروع یا نامناسب و زائد بنظر می‌رسد.

جناب نکونام آورده اند که

❖ شما فرمودید (بنده)، ملاک درستی یک اندیشه اسلامی این است که با نص قرآن و سنت مطابقت داشته

باشد.

◆ □ نقد فوق / این مطلب نگاه بنده نیست، بلکه نگاه و معیار اسلامی است که قرآن و سنت را فصل الخطاب می‌داند و هر آنچه مخالف آن است را فاقد اعتبار. این مهم تا بدانجاست که حتی احادیث مخالف قرآن را فاقد ارزش دانسته و دستور به کوییدن آن به دیوار داده است. قرآن سند هدایت است و هر چیزی با آن سنجیده می‌شود. به موارد ذیل توجه فرمایید

▼ حدیث ثقلین که متواتر است می‌گوید (من در میان شما دو چیز باقی می‌گذارم که اگر آنها را بگیرید، هرگز گمراه نخواهید شد. «کتاب خدا» و «عترتم یا سنت ام»)، ای مردم بشنوید ، من به شما رساندم که شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید ، پس من از شما درباره رفتارتان با این دو سوال خواهم نمود)
▼ حدیث پیامبر اسلام در تفسیر منسوب به امام عسکری (قرآن نور آشکار ، ریسمان محکم ، دستگیرنده مطمئن ، پایگاه بلند و بهترین شفا دهنده است)

▼ علی بن ابیطالب می‌گوید (و علیکم کتاب الله فانه الحبل المتین - بر شما باد به کتاب خدا ، که آن ریسمان محکم است . نهج البلاغه ، صبحی صالح ، ص ۲۱۹)
▼ آیه نهم سوره اسراء آورده (قطعاً این قرآن به هدایت راه می‌نماید)
▼ در آیه اول و دوم سوره نمل آمده (این است آیات قرآن و کتابی روشننگر - که هدایت و بشارت برای مومنان است)

▼ آیه ۱۱۵ سوره نساء می‌آورد (و هر کس ، پس از آنکه راه هدایت برای او آشکار شد با « پیامبر » به مخالفت برخیزد و راهی غیر از مومنان در پیش گیرد ، وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده واگذاریم و به دوزخش کشانیم و چه بازگشتگاه بدی است .)
▼ آیه ۵۴ سوره نور می‌گوید (خدا و پیامبرش را اطاعت کنید ، پس اگر پشت نمودید ، بر عهده اوست آنچه تکلیف شده ، و بر عهده شماست آنچه موظف هستید ، و اگر اطاعتش کنید راه خواهید یافت .)

در کنار این آیات بيشمار ، هیچ جا مخالفت با قرآن و سنت پیامبر که طبق آیه ۲۱ سوره احزاب « اسوه حسنه » می‌باشد ، پیروی از اقوال و احوال دیگران به رسمیت شناخته نشده که مخالف قرآن و سنت باشد ، و هدایت شناخته شود. نکته مهم اینکه در آیه ۵۹ سوره نساء تصریح شده است هرگاه اختلافی داشتید به « کتاب خدا » و « رسول » او مراجعه کنید ، نه غیر این دو

پس می‌بینیم قرآن و سنت هدایت‌گرند و محل رجوع در اختلاف. زیرا این دو معیار سنجش درستی از نادرستی در اسلام محسوب می‌شوند. ﴿سا﴾

از آیات متعدد دیگر می‌گذرم.

جناب نکونام ادامه می‌دهند که

❖ در نقد این سخن عرض می‌کنم اولاً می‌توان مبنای روشنفکری دینی، صحت یا کارآیی خود گزاره های دینی باشد؛ نه تکیه بر اتوریته. در این صورت، هیچ اهمیتی ندارد که یک گزاره دینی را چه کسی گفته است؛ بلکه آنچه اهمیت دارد، صحت یا کارآیی خود گزاره دینی است.

◆ □ نقد فوق / ابتدا باید عرض نمایم، تمام بحث ما این است که ببینیم مبانی مفروض شما یعنی « صحت یا کارآیی » تا چه اندازه می‌تواند با اسلام همخوان باشد. یعنی در تقابل بین « صحت و کارآیی » و « نص و متن الله و پیامبرش »، فضل و برتری از آن کیست. آیا من بشر می‌توانم صحت و کارآیی را بهتر از الله و پیامبرش تشخیص دهم؟ (فرض ما بحث درون دینی است)

حال توجه شما را به آیات ذیل جلب می‌کنم که سند هدایت مسلمین و مومنین است.

▼ آیه ۲۱۶ سوره بقره می‌گوید (بر شما جهاد واجب شد « در حالیکه برای شما ناگوار و ناخوشایند است» . چه بسا چیزی را « خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است. و چه بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است»، « و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید»)

▼ آیه ۱۹ سوره نساء می‌آورد (و اگر از آنان خوششان نیامد، پس چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و خدا در آن مصلحت فراوان قرار می‌دهد)

▼ در آیه ۵۲ سوره مائده آمده (و آنچه که از جانب پروردگارت به سوی تو وحی می‌شود پیروی کن)

پس می‌بینیم امیال انسان و خواست او سبب مشروعیت اش نمی‌شود و این خداست که با حکمت بالغه خود می‌داند که چه حکمی نموده است. بر مسلمان و مومن لازم است اطاعت محض، همانگونه که به پیامبرش دستور داده است. پس مفروض شما در برابر کتاب الله و سنت رسول رنگ می‌بازد. اما بد نیست نگاهی به کارکردگرایی شما داشته باشیم و اثرات مخرب دینی آن. هر چند نشان دادیم مهم نظر مردم نیست، بلکه خدا می‌داند و انسان نمی‌داند. اوست که مصلحت را تشخیص می‌دهد نه انسان.

▼ در تاریخ فریق شیعه و اسلام فرقه ی «بشیریه» ، فرقه ای بوده اند که پیروان محمد بن بشیر کوفی بوده و با تاویل آیه پنجاه سوره شوری که می‌گوید (او یزوجهم ذکرانا و اناثا ...) ، هم بستر شدن با محارم و لواط را جایز می‌شمردند. حال بیاید بیاندیشیم امروزه نیز طبق حقوق انسانها ، همجنسگرایی و همجنسبازی رو به رشد است و کارگرد منفی ندارد. این مسئله مربوط به خواست افراد است و آنها در آن مصلحتی دیده اند. از آنرو نیز کشورهای متعدد آنرا حقوقی و قانونی نموده اند. بنظر شما با توجه به کارگردگرایی فعلی آن ، می‌توان لواط و همجنسگرایی را اسلامی عنوان کرد؟ اگر کارکرد و خواست مردم مهم باشد پس نتیجتا لواط و مساحقه نیز دینی و اسلامی خواهد بود. آیا این مطلب متناسب متون دینی است؟

جناب دکتر نکونام ادامه می‌دهند که

☞ به این ترتیب شما نمی‌توانید روشنفکران دینی را ملزم به تبعیت از نص قرآن یا سنت کنید ؛ چون روشنفکران دینی مدعی اند ، گزاره هایی که صحت یا کارآیی ندارند ، تاریخی و قومی اند و مناسب مقتضیات عصر حاضر نیست ، یعنی در عین حالی که می‌پذیرند ، گزاره های تاریخی و قومی مندرج در قرآن و سنت دینی اند ، اما آنها را به گذشته متعلق می‌دانند.

◆ □ نقد فوق / در سطر های بالا با آوردن آیات قرآن نشان دادیم که تبعیت از نص قرآن و سنت پیامبر الزامی است و مفروضات شما را باطل می‌کند. حال به چند نمونه از احادیثی که منطبق با همان آیات قرآن هستند توجه بفرمایید تا ببینید آیات قرآن زمان مند نیستند ، هرچند از ابتدا ، در زمانی صادر شده اند. آنها برای همیشه لازم الاتباع هستند.

▼ موسی بن جعفر می‌گوید (ای یونس ، بدعت گزار مباش ، کسی که به رای خویش توجه کند هلاک شود ، و هرکه خانواده پیغمبرش را رها کند گمراه گردد و کسی که «قرآن» و «گفتار پیغمبرش» را رها کند « کافر» گردد. - اصول کافی ، ص ۷۳ ، ر ۱۰)

▼ زراره گوید از امام صادق علیه السلام راجع به حلال و حرام پرسیدم و فرمود(حلال محمد « همیشه » تا روز « قیامت» حلال است و حرامش «همیشه » تا روز «قیامت » حرام ، غیر حکم او حکمی نیست و جز او پیغمبری نیاید ... - اصول کافی ، ص ۷۵، ر ۱۹)

▼ آیه ۴۲ سوره فصلت میگوید (از پیش رو و از پشت سر ، هیچ باطلی بر او راه نخواهد یافت .)

جناب نکونام گرامی باید توجه داشته باشند که طبق آیات متعددی که آوردیم و روایات متواتر و متکثر ، آیات قرآن و روایات نبوی و حلال و حرام او فرا زمانی و فرامکانی است. اگر معتقد به رد این مطلب هستید باید کلام خود را با ذکر آیات و روایات مدلل بفرمایید ، نه اینکه امیال و آرزوهای خود را بعنوان دلیل مطرح کنید.

در ادامه متن جناب نکونام آورده اند

❖ یک روشنفکر دینی ، اگر چه اعتراف دارد که در قرآن و سنت ، احکام برده داری هست ، اما آنها را منسوخ و مناسب اعصار گذشته تلقی می کند.

◆ □ نقد فوق / جناب نکونام گرامی فرمودند ادله روشنفکر دینی مبنی بر اینکه آیات قرآن منسوخ شده هستند چیست؟ ایشان ابتدا باید بفرمایند بر چه اساس و مجوزی روشنفکر دینی به خود چنین مجوزی داده است که برخی آیات الهی را منسوخ نماید و فاقد اعتبار بیندارد. ما در رد فرمایش ایشان نگاهی به آیات خواهیم داشت. هر چند بالاتر آیات متعددی مبنی بر اعتبار احکام الله و رسولش تا قیامت آوردیم.

▼ آیه ۱۰۶ سوره بقره میگوید (هر حکمی را نسخ کنیم ، یا آن را به فراموشی بسپاریم ، بهتر از آن ، یا ماندنش را می آوریم ، مگر ندانستی که «خدا» بر هر کاری تواناست)
در این آیه نسخ برخی آیات قرآن را کار خدا دانسته است. حتی رسولش نیز چنین حقی ندارد؛ حال روشنفکر دینی این مجوز را از کجا دریافت نموده است؟

▼ آیه سوم سوره مائده که جزء سوره های انتهایی قرآن نیز هست می آورد (امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم)

آیا الله اشتباه نموده است و هنوز نیازمند نسخ آیات جدید برای منسوخ نمودن آیات قرآن هستیم؟

▼ آیه اول سوره کهف میگوید (ستایش خدایی را که این کتاب را بر بنده خود فرو فرستاد و «هیچگونه» «کژی» در آن نهاد)

ظاهر ادعای جناب نکونام عزیز بر خلاف این مطلب الله است. زیرا ایشان معتقد هستند در آیاتی از قرآن کژی و ناراستی وجود دارد و روشنفکر دینی در صدد اصلاح آن است. آیا این ادعاها واقعا تناسبی با اسلام، قرآن و سنت پیامبر دارد؟

▼ نکته دیگر اینکه اگر جناب نکونام گرامی به اعلامیه حقوق بشر اسلامی که در سال ۱۹۹۰ در قاهره تصویب شد نگاهی داشته باشند، برده داری نه تنها منع نشده است، بلکه برابر ماده ۱۱ آن اعلامیه به فرمان الله مجاز است.

جناب نکونام می‌افزایند

❖ ثانیا فهم نص قرآن و سنت حتی با اعتماد بر اتوریته، مبنی بر پیش فرض هاست؛ لذا کسی می‌تواند قایل باشد که قرآن و سنت خطاب به عرب حجاز عصر پیامبر بوده است، چنان که میرزای قمی اظهار داشته بود.

◆ □ نقد فوق / نکته شگفت انگیز این است که استاد بزرگوار بنده برای مثبت ادعای خود شاهدی بهتر از میرزای قمی معرفی ننموده است. حال آنکه مبنا و میزان در اسلام قرآن و سنت است، نه میرزای قمی. جناب میرزای قمی نیز با قرآن و سنت سنجیده می‌شود و لذا اینجانب سعی می‌نمایم باز هم از قرآن شاهدی ارائه کنم.

▼ الله در آیه ۲۸ سوره سباء رسالت محمد را منحصر به حجاز نمیداند و آنرا گسترده تر در نظر گرفته (و ما تو را بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم فرستادیم) و از لفظ «کافه للناس» استفاده می‌کند؛ یعنی کلیه مردم.

پس می‌بینیم این ادعای جناب نکونام نیز فاقد وجاهت است و انحصار قرآن و سنت در ظرف زمان و مکان وجاهتی ندارد.

جناب نکونام فرمودند

❖ او می‌تواند بگوید حتی اگر حضرت محمد که بنیانگذار اسلام خوانده شود، امروز در قید حیات بود، هرگز برده داری را تجویز نمی‌کرد، به این ترتیب، اگر روشنفکر دینی مدعی شود، پاره ای از احکام مثل برده داری منسوخ است، هرگز مخالفت با نص یا نیت بنیانگذار اسلام نکرده است؛ لذا نمی‌توان مدعای او را خلاف نص قرآن و سنت محسوب کرد.

◆ □ نقد فوق / این جملات جناب دکتر نکونام شگفتی اینجانب را در پی داشت.

▼ اولاً دانستن غیب مختص به خداست و نه روشنفکر دینی ؛ حال چگونه روشنفکر احتمال می‌دهد اگر رسول خدا زنده می‌بود چنین و چنان می‌کرد؟

▼ دوماً طبق آیاتی که در بالا اشاره نمودیم الله احکام دینش را تکمیل نموده است. اگر قرار بود حکم جدیدی بیاید پس چرا محمد را خاتم پیامبران دانست؟ و او را میراند؟

▼ سوماً چرا امامان شیعه تصریح نموده اند حکم همان حکم پیامبر است و ما حق و نظری در آن نداریم؟ مگر آنها نمیتوانسته اند زنده بودن پیامبر را فرض گرفته و حکمی بر اساس تمایلات خود صادر کنند که مخالف آیات قرآن و سنت محمد باشد؟

در ادامه باز هم آیاتی دیگر می‌آوریم.

▼ آیه ۱۱۵ سوره انعام می‌گوید (و سخن پروردگارت به راستی و عدالت سرانجام گرفته است. هیچ تغییر دهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست)

▼ آیه ۳۴ سوره انعام تصریح می‌کند (برای کلمات خدا هیچ تغییر دهنده ای نیست.)

بنابراین ، این ادعای جناب نکونام گرامی که با فرض انگاشتن زنده بودن پیامبر اسلام میتوان آیات قرآن و سنت پیامبر را زیر سوال برد کاملاً برخطاست. اگر چنین فرض ذهنی میتوانست مشروعیت داشته باشد باید مستند و مدلل به حداقل یکی از آیات و روایات می‌بود.

ایشان ادامه می‌دهند که

❖ ثالثاً ، نصوص قرآن و سنت از یک سطح از اعتبار برخوردار نیستند ، برخی از گزاره های دینی اصل اند و برخی دیگر از آنها فرع. برخی از آنها حاکم اند و برخی دیگر از آنها محکوم. برای مثال ، اصول اخلاقی یا عدالت یا

قبح تکلیف مالایطاق بر دیگر آموزه های دینی حکومت دارند و آنها را تحت شعاع قرار می دهند. بر این اساس ، ما نمیتوانیم حکمی را که در شرایطی غیراخلاقی ، یا ظلم یا تکلیف مالایطاق محسوب می گردد ، اسلامی تلقی کنیم.

◆ □ نقد فوق / جناب نکونام دقت فرمودند که تمام این قواعد نام برده شده ی ایشان ، برگرفته از همان آیاتی است که در قرآن آمده. در واقع با دقت نظر در کلیه آیات قرآن ، این قواعد استخراج شده اند. اما نکته ای که ایشان فرمودند و باز هم بر خلاف نص قرآن است ، این است که آیات قرآن دارای یک اعتبار نیستند. حال یک آیه از قرآن را مورد دقت نظر قرار می دهیم.

▼ آیه ۸۵ سوره بقره می آورد (آیا شما به پاره ای از کتاب ایمان می آورید و به پاره ای کفر می ورزید؟ پس جزای هر کس از شما که چنین کند جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز ایشان را به سخت ترین عذابها باز برند.

پس میبینیم که آیات قرآن همه معتبر هستند و از اعتبار برخوردار هستند ، مگر آیاتی که توسط خود آیات قرآن منسوخ شده باشند.

دکتر نکونام برای ادعای خود شواهدی را می آورند که به بررسی آن خواهیم پرداخت. ایشان اشاره کردند
✦ برخی از نصوص که حاکم بر نصوص دیگرند از این قرار است . آیه ۸ سوره مائده ، که میگوید هر گاه حکمی خلاف قسط و عدل باشد ، مورد تایید خداوند نیست.

◆ □ نقد فوق / نکته ای که جناب نکونام بزرگوار دقت فرمودند این است که آیا آیات الله اصولا برخلاف قسط و عدل می باشد که با آیه و حکم خود ساقط شود؟ این آیه می گوید هر حکمی که برخلاف عدل باشد ساقط است. حال محل بحث این است که آیا آیات قرآن خلاف عدالت است که شما آنرا باطل دانستید؟ به آیات ذیل دقت بفرمایید.

▼ آیه ۱۸۲ آل عمران (خداوند هرگز نسبت به بندگان بیدادگر نیست)

▼ آیه ۱۸ آل عمران (خدا همواره به عدل قیام دارد)

▼ آیه ۴۰ نساء (در حقیقت ، خدا هم وزن ذره ای ستم نمیکند).

▼ آیه ۲۹ اعراف (بگو پروردگارم به دادگری و قسط « فرمان» داده است)

بنابراین بذل توجه استاد بزرگوارم را می‌طلبم که آیات قرآن اصولاً برخلاف عدل و قسط نیست که بخواهد با قاعده‌ی ایشان آنها را ساقط و باطل دانست. بلکه کلام الله همانطور که تصریح شده عین عدالت و قسط است، هر چند روشنفکر دینی نوعی دیگر بیاندیشد. در واقع (خدا می‌داند و شما نمی‌دانید)

جناب نکونام می‌افزایند

❖ (ب) اصل وسع (بقره، آیه ۲۸۶)، به موجب این نص، هر حکمی که در وسع و توان شخص نباشد، مورد تایید خداوند نیست.

◆ □ نقد فوق / این متن نیز همانند متن فوق، از همان اشکال بهره‌مند است. بایسته است که دقت شود این حکم برای انسانهایی است که میخواهند تکلیفی بر دیگری مقرر کنند، نه خود الله. در واقع این آیه می‌گوید اگر حکمی تعیین می‌شود زمانی اعتبار دارد که مورد تایید خداوند باشد. و آن مستلزم این است که قدر توانایی تکلیف شود. نکته‌ای که استاد بزرگوار دقت فرمودند این است که حکم انسان، زمانی مشروع است که مورد تایید الله باشد. حال چگونه حکم الله که در قرآن آمده مورد تایید خودش نیست؟ در واقع چگونه زینده است که ما پذیریم الله از ما خواسته است تکلیفی به قدر طاقت و توانایی بار کنیم، اما خودش در قرآن از این امر مورد تاییدش تخلف کرده باشد؟

حال آیاتی دیگر

▼ آیه ۲۸ سوره نساء می‌گوید (خدا می‌خواهد تا بارتان را سبک گرداند، و می‌داند که انسان، ناتوان آفریده شده است)

▼ آیه ۶۲ سوره مومنون می‌آورد (و هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی‌کنیم و نزد ما کتابی است که به حق سخن می‌گوید و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت)

اگر جناب نکونام دقت فرمایند، الله می‌گوید در کتابش همه چیز را به اندازه توان مکلفین مورد حکم قرار داده است. پس حکمی بر خلاف توان وجود ندارد که شما با قاعده وسع بدنبال رد آن هستید.

ایشان ادامه می‌دهند که

﴿ج﴾ اصل علم (آیه ۱۳۱ انعام) ، به موجب این نص ، اگر شخص حکم صریح و واقعی را تشخیص ندهد و خطا کند ، مورد مجازات الهی واقع نمی‌شود. بنابراین اگر روشنفکر دینی با تکیه بر نصوص قرآن و سنت مدعی بشود که طبق تشخیص ما فلان حکم دینی در شرایط حاضر ظالمانه و یا ناکارا و منسوخ است ، هرگز با اصل دین مخالفت نکرده است. و لذا نمی‌توان او را کافر و خارج از دین برشمرد. بنابراین چنین نصوصی به مسلمانان اجازه می‌دهد احکام الهی را که قومی و تاریخی و در شرایط امروزی ظالمانه یا ناکاراست تعطیل و نسخ کنند.

◆ □ نقد فوق / این پاراگراف تکرار همان ادعاهای پیش تر بوده که با ذکر آیات و روایات رد نمودیم. اما تنها نکته جدید این پاراگراف بحث اجتهاد است. استاد بزرگوار نیک می‌دانند که بحث اجتهاد زمانی معنا می‌یابد که حکمی در قرآن و سنت وجود نداشته باشد و مستحدث باشد. اگر حکم مسئله ای در قرآن و سنت وجود دارد که اجتهاد معنی ندارد. در واقع بهمین دلیل است که می‌گویند (اجتهاد در برابر نص عقلا و شرعا قبیح است) نکته دوم اینکه خود اجتهاد نیز از منابعی همچون قرآن و سنت بدست می‌آید و نمیتوان بنا بر اجتهاد ، آیات قرآن و احکام الله و پیامبرش را ملغی نمود. امیدوارم به این مطلب دقت ویژه مبذول گردد. در مورد ظالمانه دانستن احکام الله یا ناکارآمدی آن نیز پیشتر با آیات و روایات پاسخ کافی ارائه گردید.

جناب دکتر نکونام در پایان اضافه نمودند که

﴿قوانین ارث و دیه و امثال آنها نیز نظیر احکام برده داری و جزیه از اهل کتاب و جهاد ابتدایی اند. و لذا همچنان که امروز احکام برده داری و جزیه از اهل کتاب و جهاد ابتدایی نظراً یا عملاً منسوخ گردیده اند ، می‌تواند احکام ارث و دیه و نظایر آنها نیز منسوخ شوند، ... چون روشنفکران دینی با اعتماد بر نصوص اصل از نصوص فرع دست کشیده اند و این کار هرگز مخالفت با دین شمرده نمی‌شود.

◆ □ نقد فوق / ابتدا باید عرض کنیم که احکام برده داری نظراً فسخ و لغو نشده اند ، کما اینکه ماده ۱۱ اعلامیه حقوق بشر اسلامی مصوب ۱۹۹۰ (۲۸ سال پیش) را آورده ایم. اگر امروزه مسلمین توان اجرایش را ندارند بواسطه قبح این عمل نزد آنان نیست ، بلکه توان اجرایی کردنش را نسبت به ملاحظات بین المللی ندارند. در واقع « مستوری بی بی از بی چادری او است»

یا فرض کنید امروزه چگونه کشورهای اسلامی ایران ، عراق ، عربستان و مصر بخواهند بر کشورهای اهل کتاب همچون آمریکا ، انگلستان ، آلمان و فرانسه جزیه مقرر کنند و از آنها جزیه بگیرند. بنظر استاد بزرگوارم چنین

توانی را دارند؟ جزیه جزء احکام آنهاست ، اما زورشان نمیرسد. پس این احکام نظرا لغو نشده اند و عملا هم توان اجرایی کردنش را ندارند.

▼ اما به ادعای شما در مورد اجازه تغییر در احکام ارث بپردازیم. باز هم آیه قرآن را داور فیما بین قرار میدهیم

▼ آیات ۱۱ و ۱۲ سوره نساء در مورد میزان سهم الارث است. اما نکته ضمانت اجرای این آیات است که در آیه بعدی آمده.

▼ آیه ۱۳ مے گوید (اینها احکامی الهی است «حدودالله» ، و هر کس از خدا و پیامبر او اطاعت کند ...)

▼ آیه ۱۴ همان سوره مے گوید (و هر کس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز نماید ، وی را در آتشی درآورد که همواره در آن خواهند بود و برای او عذابی خفت آور است.

با توجه به اینکه این سهم الارث ها حدود الله دانسته شده و برای متجاوز مجازات خلود در آتش جهنم پیش بینی شده ، چگونه میتوان هم متجاوز بود و هم رستگار؟

ضمن سپاس از استاد بزرگوار ، چنانچه نقدی دیگر بود با کمال میل استفاده خواهم نمود و در حد بضاعت پاسخگو خواهم بود.

ایمان سلیمانی امیری

imansoleymaniamiri@

نکونام

درود بر جناب سلیمانی عزیز

از نقد شما بسیار سپاسگزارم. اینک نکاتی را در پاسخ عرض می کنم.

۱. گویا شما مراجعه به قرآن و حدیث و استنباط از آنها را بدون پیش فرض تلقی کرده اید. حال آن که شما این تفکری را که توصیف می فرمایید، مبتنی بر پیش فرض هایی است که اعتبار آنها مخدوش است. یکی از پیش فرض

های شما این است که قرآن و حدیث خطاب به تمام انسان‌ها در همه اعصار نازل و صادر شده است. این در حالی است که شواهد قرآنی و حدیثی بر خلاف آن است. برای مثال، به آیات ذیل بنگرید:

الف. وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوَابِهَا وَأُوبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ (۸۰) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ (۸۱) نحل

طی این آیات اظهار شده است، خدا از پوست‌های چارپایاها برایتان خانه‌های قرار داد که به روز کوچ و اقامتان سبکبار باشید و از پشم‌ها و کلک‌ها و موهای آنها اثاث و کالا می‌سازید. خدا برای شما از آنچه آفرید، سایبان و از کوه‌ها برایتان پناهگاه قرار داد.

بسیار واضح است که هرگز این آیات نمی‌تواند خطاب به تمام انسان‌ها در همه اعصار باشد؛ بلکه این آیات خطاب به همان عرب حجاز چهارده قرن پیش است که از پوست چارپایاها چادر درست می‌کردند و کوچک نشین بودند و از پشم و کلک و موی چارپایاها اثاث و کالا درست می‌کردند.

ب. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنَاهُ وَ لَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَ اللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَكْفُرُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳) احزاب

طی این آیه اظهار شده است، ای مؤمنان به خانه‌های پیامبر(ص) داخل نشوید، مگر به شما برای طعام اجازه داده شود و بعد از این که طعام را میل کردید، بروید و فال‌گوش ننشید. این کار پیامبر(ص) را می‌آزارد. پیامبر شرم دارد، این را به شما بگوید، ولی خدا از گفتن حق شرم ندارد. وقتی هم متاعی از همسران پیامبر(ص) خواستید، از پشت پرده بخواهید.

خیلی واضح است که چنین مضمونی خطاب به مردم مدینه عصر پیامبر(ص) گفته شده است؛ نه کسانی که در عصر و مصر او حضور ندارند.

بنابراین وقتی شواهد درون‌دینی حاکی از آن باشد که قرآن خطاب به مردم عصر و مصر حضرت محمد(ص) القاء شده است، ما می‌توانیم بگوییم، این آیات ربطی به ما ندارد؛ بنابر این پیش‌فرض شما مبنی بر این که قرآن خطاب به همه انسان‌ها در تمام اعصار است، نامعتبر است و با شواهد درون‌دینی نمی‌سازد.

حال اگر مردمان دیگر اعصار و امصار به پاره‌ای از آموزه‌های قرآن مراجعه می‌کنند، به این جهت است که آن آموزه‌ها با شرایط و مقتضیاتشان تناسب دارد. وقتی اساس مراجعه به آموزه‌های قرآن، تناسب آنها با شرایط و مقتضیات باشد، هر شخص و قومی به خود حق می‌دهد، به آن آموزه‌هایی که با شرایط و مقتضیاتشان تناسب ندارد، عمل نکند.

این نیز هرگز مخالفت با حکم خدا نیست؛ چون هرگز خدا خدا به غیر مردم عصر و مصر حضرت محمد(ص) حکمی صادر نکرده است.

حتی کسانی که قرآن خطاب به آنان القاء شده بود، هرگز خود را ملزم نمی دانستند، به آن عمل کنند؛ چنان که مشرکان و اهل کتاب هرگز به خطابات قرآن عمل نمی کردند. کسانی که به خطابات قرآن عمل می کردند، استدلالشان این بوده است که خدا به آنان حکم کرده است؛ بنابراین هیچ فرقی نمی کند، میان مشرکان و اهل کتاب عصر و مصر حضرت محمد(ص) که قرآن را خطابات خدا به خود تلقی نمی کردند و میان مردمان دیگر اعصار و امصار که خود را مخاطب قرآن نمی دانند. اگر مردمان دیگر اعصار و امصار به خطابات قرآن عمل می کنند، از باب این است که عقیده دارند، اگر خدا می خواست، در شرایط و مقتضیات آنان حکمی صادر کند، همان را صادر می کرد؛ اما اگر عقیده داشته باشند، هرگز خدا در شرایط و مقتضیات آنان چنین حکمی را صادر نمی کند، هرگز بر خود واجب نمی دانند، به آن حکم عمل کنند و واضح است که هرگز عدم عمل خود به آن حکم را مخالفت با خدا نمی دانند. پس همین ظرفیت های درون دینی به روشنفکران دینی اجازه می دهد، پاره ای از آموزه های قرآنی و روایی را راجع به خود ندانند و کنار بگذارند.

مثالی که شما زدید، به کار ما هم می آید. درست است که در قرآن اظهار شده است، از اهل کتاب جزیه بگیرید؛ اما در نقش همان دانشجویی هستیم که به او گفته بودند، قد قد کند. همچنان که او گفت، من مرغ نیستم، ما هم می گوئیم، ما که مردم عصر و مصر پیامبر(ص) نیستیم که از اهل کتاب جزیه بگیریم. شرایط و مقتضیات ما فرق کرده است.

۲. تلقی شما این است که مسلمان کسی است که در همان آموزه های اولیه و کهن مانده باشد و در هیچ موردی از آن آموزه ها عبور نکرده باشد. این تلقی شما مبتنی بر این پیش فرض است که اسلام عبارت از خصوص همان آموزه هاست و لذا اگر حتی یک آموزه از آموزه های کهن کنار گذاشته شود، خروج از اسلام شمرده می شود؛ اما خود مسلمانان هرگز این تلقی را ندارند. آنان در عین حالی که بسیاری از آموزه های کهن را کنار نهادند و بسیاری از آموزه های مدرنیته مثل انتخابات و تفکیک قوا و نظام پارلمانی و نظایر آنها را پذیرفته اند، باز خود را مسلمان محسوب می کنند.

اگرچه انکار نمی کنم که داعشی مذهبان بر همان عقیده شما هستند و تمام آموزه های جدید را بدعت و انحراف از دین محسوب می کنند؛ اما به چه دلیل، پیش فرض شما و داعشی مذهبان صحیح باشد و پیش فرض روشنفکران دینی که پاره ای از آموزه های دینی را تاریخی محسوب می کنند و اقتباس گزاره های مدرنیته را بدعت و مذموم نمی شمارند، ناصحیح باشد؟

دین مثل زبان تطور پیدا می کند و همچنان که برای مثال، زبان فارسی کهن را زبان فارسی می شمارند، زبان فارسی امروزی را علیرغم بسیاری از تغییرات، باز زبان فارسی می شمارند. زبان فارسی نه با مهجور و منسوخ شدن شماری از واژگانش از زبان فارسی بودن می افتد و نه با اقتباس واژگان دخیل، از زبان فارسی بودن خارج می شود. دین اسلام هم همین طور است. نه دین اسلام و نه سایر ادیان هرگز ثابت و جامد باقی نمانده اند؛ بلکه تطور یافته و بسیاری از آموزه های آنها کنار گذاشته شده و بسیاری از آموزه ها نیز به آنها الحاق شده است. مع الوصف، همچنان که بر آموزه های کهن، اسلام یا مسیحیت و یا یهودیت و مانند آنها گفته می شد، برای آموزه های امروزی این ادیان نیز اسلام و مسیحیت و یهودیت و مانند آنها اطلاق می شود.

ما وقتی بنا را بر روشنفکری دینی گذاشتیم، این به معنای عبور از پاره ای از آموزه های سنتی است و لذا بنا نیست با روشنفکری دینی همچنان در چارچوب همان آموزه های سنتی بمانیم که اعتراض می فرمایید، چرا آن آموزه ها را کنار نهادید. آن آموزه ها اگر اشکال نداشت که شما به آنها اشکال نمی کردید و ما هم ناگزیر از عبور از آنها نمی شدیم. ما بنا نیست، روشنفکر دینی باشیم و در عین حال در آموزه های مشکل دار جمود و ثبات داشته باشیم.

اشکالی که شما به ما بر این عبور می گیرید، این است که شما مدعی هستید، ما با عبور از این گزاره ها دیگر مسلمان نیستیم؛ اما به چه دلیل، عبور از پاره ای از گزاره های دینی که به شرایط و مقتضیات ما تعلق ندارد، مستلزم نامسلمانی ما باشد. اگر چنین باشد که عبور از پاره ای از گزاره ها مستلزم نامسلمانی باشد، باید تمام مسلمانان معاصر را کافر بشمارید؛ چون هیچ مسلمانی را نمی یابید که به تمام گزاره های اولیه پایبند مانده باشد.

۳. اطلاق یک نام بر چیزی وابسته به ذوق و سلیقه یک شخص نیست؛ بلکه وابسته به استعمال اهل زبان است. وقتی که اهل زبان به مسلمانان امروزی علیرغم عدم پایبندی به برخی از گزاره های تاریخی و قومی، نام مسلمان اطلاق می کنند، دلیلی ندارد، شما عبور از چنین گزاره هایی را انحراف از مسلمانی بخوانید.

شمایی که عبور از گزاره های تاریخی و قومی را انحراف از اسلام بر می شمارید، گویا تاریخ اسلام را مطالعه نکرده اید و عبور از پاره ای از گزاره های تاریخی و قومی را ملاحظه ننموده اید. گویا شما چنان پنداشته اید که اسلام معاصر عبارت از همان اسلام اولیه است. حال آن که هیچ دینی در دوره معاصر عبارت از همان دین اولیه نبوده است تا شما توقع داشته باشید، اسلام چنین باشد.

شما به چه دلیل اسلام را از سایر ادیان مستثنی می کنید و همان حکمی را که بر سایر ادیان بار می شود، بر اسلام بار نمی کنید؟ آیا سایر ادیان بر همان شکل اولیه باقی مانده است که اسلام باقی مانده باشد و آیا بر دیگر ادیان به سبب تغییر پاره ای از گزاره ها نام دیگری اطلاق کرده اند که شما توقع داشته باشید، بر دین اسلام نام غیر اسلام اطلاق بشود؟

۴. پیش فرض شما این است که حکم الله و یا حد الله فقط آنهایی است که در قرآن و سنت آمده است و لذا اگر آنها کنار گذاشته شود، حکم الله یا حد الله کنار گذاشته شده و اگر احکام مدرنی به دین الحاق شود، آن حکم الله و حد الله نیست.

اما واقعیت امر آن است که همانهایی که حکم الله و حد الله خوانده می شود، خود بشر آنها را جعل کرده است و تجربه باطنی آنها این بوده است که آنچه آنان جعل کردند، عبارت از الهام و القای خداست.

۵. اگر شما مدعی هستید که در پاره ای از گزاره های اسلامی ادعا شده است، احکام اسلام احکام الله و حدود الله است و عدم پایبندی به آنها کفر و خروج از اسلام است، ما هم منکر احکام الله و حدود الله بودن آنها نیستیم؛ اما آنها را به تاریخ خودش متعلق می شماریم. آری، آنها در تاریخ خودش احکام الله و حدود الله بودند؛ اما امروزه به چه دلیل احکام الله و حدود الله باشند. ما وقتی با تکیه بر همان شواهد درون دینی ثابت می کنیم که پاره ای از احکام دینی قومی و تاریخی اند، هیچ دلیلی ندارد، آن احکام برای مسلمانان معاصر هم لازم الاجرا باشد.

وقتی که در همیشه تاریخ اسلام، احکام الله و حدود الله متناسب با تغییر شرایط و مقتضیات تغییر پیدا کرده است، توقع شما بر چه پایه ای مبتنی است؟ در قرآن، دین همه انبیاء اسلام نامیده شده، اما شریعت هر پیامبری فی الجمله ناسخ شریعت پیامبر قبل بوده است؛ یعنی پاره ای از احکام الله و حدود الله را که با شرایط و مقتضیات جدید ناسازگار بوده، نسخ کرده است. نسخ یک اصل پویای درون دینی است و دلیلی ندارد که این اصل امروزه از پویایی افتاده باشد. نسخ احکام الله و حدود الله عبارت از تغییر احکام به اقتضای تغییر شرایط و مصالح است و لذا وقتی شرایط و مصالح تغییر پیدا کند، ایجاب می کند، احکام الله و حدود الله هم تغییر پیدا کند و وقتی چنین اصلی در درون دین تعبیه شده باشد، ما نمی توانیم بگوییم، عبور از گزاره های تاریخی خروج از اصل دین است.

شمایی که به تعبیر خودتان سیره پیامبر(ص) را ملاک اسلام قرار می دهید، جزو همین سیره پیامبر(ص) نسخ و تغییر احکام الله و حدود الله متناسب با تغییر شرایط و مصالح بوده است؛ بنابراین اعتراض شما به روشنفکران دینی که چرا از پاره ای از گزاره های تاریخی اسلام عبور می کنند، ناموجه دانسته می شود.

۶. تمام آیات و احادیث مخاطبانشان خاص است؛ یعنی همان مشافهان بودند. همان کسانی که در عصر و مصر القاء کنندگان آیات و احادیث حضور و وجود داشتند؛ نه کسانی که در آن عصر و مصر حضور و وجود نداشتند؛ لذا تمام گزاره های قرآنی و حدیثی البته برای مخاطبانش هدایت کننده و غیرقابل تخطی بوده است؛ اما به چه دلیل تمام گزاره های قرآنی و حدیثی برای کسانی که مخاطب قرآن نبودند، هدایت کننده و غیرقابل تخطی باشد؟

۷. اگر مدعی هستید که در پاره ای از روایات آمده است که بدعت در دین و تغییر آن حرام و ممنوع است و حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام الی یوم القیامه، این روایات هرگز نمی تواند ناظر به گزاره هایی باشد که امروزه کارآیی اشان را از دست داده و مفسده انگیز شده اند. اصل حاکم بر تمام گزاره های دینی، تأمین مصالح و

اجتناب از مفسد است. وقتی که در درون دین اصل نسخ تعبیه شده باشد که به محض ناکارا و یا مفسده انگیز شدن یک حکمی، ایجاب کند، آن حکم نسخ گردد، دیگر نمی توان آن حکم را جزو دین و حلال و حرام محمد(ص) تلقی کرد.

وقتی گفته می شود، اگر حضرت محمد(ص) در عصر حاضر بود، هرگز حکم به تجویز برده داری و اخذ جزیه از اهل کتاب نمی داد، هرگز غیب گویی نیست، بلکه استناد به سیره آن حضرت است که هرگاه حکمی ناکارا و مفسده انگیزی را ملاحظه می کرد، نسخ می نمود.

۸. تمام این اظهارات با این پیش فرض است که عبور از گزاره های تاریخی و قومی را منوط به تأیید قرآن و سنت بشماریم؛ اما ملاک اعتبار گزاره های دینی یک امر بیرون دینی بدانیم، دیگر حاجتی نیست، مؤیدات درون دینی برای آن بیاییم.

فرض کنید، کسی می گوید، من بودائی هستم؛ یعنی به گزاره های دین بودایی پایبند هستم، اما تا جایی که با گزاره های برون دینی در تعارض نباشد و آنجایی که با گزاره های برون دینی در تعارض بیافتد، به آن گزاره ها پایبند نیستم. اگر ما روشنفکر دینی را به معنای عبور از گزاره هایی بشماریم که با گزاره های برون دینی در تعارض نباشد، در این صورت، ملاک رد و تأیید گزاره های دینی، گزاره های برون دینی خواهد بود؛ نه گزاره های درون دینی.

باید عنایت داشت که گزاره های هر دینی سه گونه اند:

اول، گزاره هایی با گزاره های برون دینی در تعارض اند؛ مثل گزاره تعدد زوجات در موردی که مستلزم تبعیض میان همسران است. روشنفکری فقط در مقام عبور از این گزاره هاست.

دوم، گزاره هایی که با گزاره های برون دینی مطابقت دارند. مثل گزاره «اعدلوا» که عدالت ورزی به حکم عقل واجب است. روشنفکری دینی با این گزاره ها همراه است.

سوم، گزاره هایی که گزاره های برون دینی راجع به آنها ساکت اند. مثل نمازگزاردن. روشنفکری دینی با این گزاره ها نیز همراه است؛ چون با اصول برون دینی در تعارض نیست؛ بلکه در چارچوب آن اصول می گنجند؛ چون حکم برون دینی این است که هرستی که کارکرد مثبتی دارد، پایبندی به آن ممدوح است. بنابراین چنین نیست که روشنفکری دینی به معنای عبور از تمام گزاره های دینی باشد؛ بلکه به معنای عبور از آن دسته از گزاره هایی است که با گزاره های برون دینی در تعارض است.

بر این اساس، فرق کسی که مسلمان است با کسی که مسلمان نیست، این است که مسلمان به گزاره های اسلامی غیر معارض اصول برون دینی پایبند است؛ اما غیر مسلمان به گزاره های برون دینی دین پایبند است؛ ولی به گزاره هایی که اصول برون دینی نسبت به آنها ساکت است، پایبندی ندارد. بنابراین وجه ممیز پیروان هر دینی آن گزاره هایی

است که اصول برون دینی نسبت به آنها ساکت است. اگر شما در پی دانستن یک مرزی برای تعیین مسلمان از غیر مسلمان هستید، این مرز عبارت از پابندی به گزاره‌هایی است که اصول برون دینی نسبت به آنها ساکت است. در میان همان مسلمانان سنتی از دیرباز دو طرز تفکر متفاوت وجود داشته است: برخی گزاره های برون دینی مثل حسن و قبح عقلی را حاکم بر تمام گزاره های دینی می شمردند که از آنان به عدلیه و معتزله نامبردار می ساختند و برخی گزاره های درون دینی را بر گزاره های برون دینی حاکم می کردند و اظهار می داشتند، حسن آن است که شارع تجویز کند و قبیح آن است که شارع منع نماید. از این گروه به اهل حدیث و اشاعره نام می برند. چنان نبوده است که اهل حدیث و اشاعره به سبب حاکم کردن گزاره های درون دینی بر گزاره های برون دینی، مسلمان نامیده شده باشند و عدلیه و معتزله به سبب حاکم کردن گزاره های برون دینی بر گزاره های دینی نامسلمان و منحرف از اسلام شمرده شوند؛ مگر از سوی اهل حدیث و اشاعره که اهل تکفیر و تفسیق بودند. قابل ذکر است که حکومت گزاره های برون دینی بر گزاره های درون دینی، شواهد درون دینی هم دارد. برای مثال، پیامبر(ص) فرمود:

إذا بلغكم عن رجل حسن حاله فانظروا في حسن خلقه فإنما يجازي بعقله (المحاسن - أحمد بن محمد بن خالد البرقي - ج ۱ - ص ۱۹۴ - ۱۹۵)؛ هرگاه کسی را به حسن حال توصیف کردند، به عقل و حسن خلقش بنگرید؛ زیرا او به حسن خلق و عقلش جزاء داده می شود.

یا فرمود: إذا رأيت الرجل كثير الصلاة كثير الصيام فلا تباهوا به حتى تنظروا كيف عقله ؟ (الكافي - الشيخ الكليني - ج ۱ - ص ۲۶)؛ هرگاه کسی را دیدی که كثير الصلاة و كثير الصيام است، به او مباهات نکنید تا بنگرید، عقلش چطور است.

نیز از امام صادق نقل است: قال : قلت له : جعلت فداك إن لي جارا كثير الصلاة ، كثير الصدقة ، كثير الحج لا بأس به (۱) قال : فقال : يا إسحاق كيف عقله ؟ قال : قلت له : جعلت فداك ليس له عقل ، قال : فقال : لا يرتفع بذلك منه (الكافي - الشيخ الكليني - ج ۱ - ص ۲۴) ؛ به او عرض شد، من همسایه ی دارم که كثير الصلاة و كثير الصدقه و كثير حج است. فرمود: بنگر عقلش چطور است. عرض شد، عقلی ندارد. فرمود: با آنها به جایی نمی رسد. نیز نقل است که فرمود: لا تنظروا إلى طول ركوع الرجل وسجوده ، فإن ذلك شيء اعتاده ، فلو تركه استوحش لذلك ولكن انظروا إلى صدق حديثه وأداء أمانته . (الكافي - الشيخ الكليني - ج ۲ - ص ۱۰۵)؛ به طول ركوع و سجود شخص نگاه نکنید؛ چون آن چیزی است که بدان عادت کرده است که اگر آنها را ترک کند، به وحشت می افتد؛ بلکه به صداقت سخن و ادای امانتش بنگرید.

نیز نقل است که فرمود: من كان عاقلا " كان له دين ، ومن كان له دين دخل الجنة . (الكافي - الشيخ الكليني - ج ۱ - ص ۱۱)؛ هرکه عاقل باشد، دين دارد و هرکه دين داشته باشد، به بهشت درآید.

از امام کاظم هم نقل است: إن الله تبارك وتعالى بشر أهل العقل والفهم في كتابه فقال: فبشر عباد * الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه أولئك الذين هداهم الله وأولئك هم أولو الألباب" (الكافي - الشيخ الكليني - ج ۱ - ص ۱۳ - ۱۹)؛ از امام کاظم نقل است که خطاب به هشام فرمود: خدا اهل عقل و فهم را در کتابش به بهشت بشارت داده؛ آنجا که فرموده است: بشارت باد بندگانی را که سخن را می شنوند و از بهترینش پیروی می کنند. آنان کسانی اند که خدا آنان را هدایت کرده و صاحب خردند.

بنابراین، دین برای عقل حجیت قابل شده است و حتی اظهار شده است که عقل منبع شرع است؛ آنجا که بیان داشته است، خداوند هر کس را طبق عقلش تکلیف و مجازات می کند.

از امام باقر نقل است: إنما يداق الله العباد في الحساب يوم القيامة على قدر ما آتاهم من العقول في الدنيا (المحاسن - أحمد بن محمد بن خالد البرقي - ج ۱ - ص ۱۹۵)؛ خدا بندگان را در روز حساب رستاخیز به قدر عقولی که در دنیا به آنان داده است، حسابرسی می کند.

بنابراین، به موجب این روایت، اگر کسی یا جامعه ای به این نتیجه رسید که تکلیفش هرگز این نیست که به جهاد ابتدایی بپردازد و برده داری کند و از اهل کتاب جزیه بگیرد و این احکام تاریخی اند، تکلیف خداوند از آن شخص یا جامعه همین چیزی است که عقل او تشخیص داده است؛ به این ترتیب، هرگز کنار گذاشتن برخی از گزاره های تاریخی قرآن، مخالفت با امر خدا نیست.

پیامبر(ص) فرمود که من هرگز سخنی که خلاف عقل و فطرت باشد، نمی گویم؛ قال رسول الله(ص): اذا اتاكم عنى حديث فاعرضوه على كتاب الله وحجة عقولكم فان وافقهما فاقبلوه والا فاضربوه على الجدار (تفسير روض الجنان ج ۳ ص ۳۹۲ یا ج ۵ ص ۳۶۸).

لذا سنجه سخنان پیامبر عقل و فطرت است و امروزه که پاره ای از آموزه های دینی با عقل و فطرت ناسازگار افتاده است، نمی توان گفت که اگر پیامبر در روزگار ما هم بود، برده داری و اخذ جزیه از اهل کتاب را تجویز می فرمود.

درست است که به لحاظ درون دینی، خدا علم مطلق دارد و او بهتر از انسان به مصالح او آگاه است، اما این انسان است که باید تشخیص بدهد، حکم خدا بر او چیست. وقتی خود انسان به این نتیجه نرسد که باید به احکام تاریخی قرآن عمل کند، کنار گذاشتن احکام دینی برای او بی اشکال خواهد بود.

وقتی که خدا ملاک تکلیف و مجازات را عقل و تشخیص خود انسان ها قرار داده است و انسان ها هم عقل کل نیستند، نتیجه این خواهد شد که خداوند خطاها و اشتباهات انسان ها را در استنباط حکم خدا پذیرفته است.

۱۰. این که فرقه ای به نام بشیریه از آیه «او یزوجهم ذکرا و اناثاً» جواز هم بستری با محارم و لواط را به دست آورده اند، اگر تشخیص آنان چنین بوده باشد، به طور طبیعی هیچ مذمتی بر آنان نیست؛ چون آنان در تشخیص خود به

خطا رفته اند و عمدی در کار نبوده است و ارتکاب فعل قبیح از روی سهو و غفلت، معفو است؛ اما اگر تشخیص آنان همان تشخیص مشهور بوده و در عین حال برای تأمین اغراض غیراخلاقی به چنین تفسیری روی آورده اند، البته که آنان مورد مذمت اند.

۱۱. ما در توضیحات خود شواهدی را از خود قرآن آوردیم که لزوم تبعیت از نص قرآن و سنت پیامبر برای کسانی است که مخاطب بوده اند؛ اما کسانی که مخاطب نبوده اند، باید قرآن و سنت را با شرایط و مقتضیات خود بسنجند، اگر سازگار بود، بدان عمل کنند.

۱۲. بدعت در برابر سنت است و آن عبارت از سنت مذمومی است که به جای سنت ممدوحی گذاشته شود و این در حالی است که وقتی یک سنتی ناکارا و مفسده انگیز بشود، هرگز ممدوح نخواهد بود و بلکه مذموم و در خور نسخ است. به صرف این که برده داری و جزیه از اهل کتاب در روزگاری ممدوح بوده باشد، آن دلیل نمی شود، به طور ابد ممدوح باشد و هرگاه مذموم گردید، اعتبار خودش را از دست خواهد داد.

۱۳. هرکسی که سخن می گوید، در چارچوب تاریخی و قومی خودش سخن می گوید و لذا مطلق انگاری سخن او با واقعیت امر انطباق ندارد. بر این اساس، اگر شخصیتی فرموده باشد، حلال و حرام محمدی تا روز قیامت هست، این هرگز مطلق انگاری ما را موجه نمی سازد. او سخنی را که فرموده، در چارچوب شرایط و مقتضیات زمان خودش فرموده است و بسا همان شخصیت اگر در عصر حاضر می زیست، هرگز چنین سخنی نمی فرمود؛ لذا سخن او حمل بر این معنا می شود که اگر همواره همین شرایط و مقتضیات عصر او برقرار باشد، حلال و حرام های محمدی هم برقرار است؛ اما هرگاه شرایط و مقتضیات تغییر یافتند، احکام تاریخی هم تغییر پیدا می کنند. امروزه قریب به اتفاق علمای دینی هرگز قایل نیستند که برده داری یا اخذ جزیه از اهل کتاب و نظایر آنها در روزگار معاصر جایز است. آیت الله معرفت نظریه ای به نام نسخ مشروط را اظهار داشته است که به موجب آن، احکام تابع شرایط و مصالح خودش است. هرگاه شرایط و مصالح گذشته برگردد، حکم مربوط هم بر می گردد؛ اما آیا امکان دارد، شرایط گذشته برگردد؟ البته ممکن است، گروه هایی مثل داعشیان به طور موقت و در شرایط بسته ای بتوانند زمان گذشته را بازگردانند و برده داری و اخذ جزیه از اهل کتاب را احیا کنند؛ اما چنان که تاریخ نشان داده است، چنین تلاش های قهقراپی قابل تداوم نیست و محکوم به شکست است.

۱۴. تغییر احکام متناسب با تغییر شرایط هرگز به معنای راه یافتن باطل به یک متن دینی نیست؛ بلکه به معنای تصحیح احکام متناسب با شرایط جدید است. هیچ یک از علمای دینی، نسخ سنت هایی مثل برده داری و اخذ جزیه از اهل کتاب را به معنای راه یافتن باطل به متن دینی نگرفته اند.

۱۵. این روشنفکران دینی نیستند که مدعی نسخ احکام تاریخی دین هستند؛ بلکه این تغییر شرایط و مقتضیات است که احکام تاریخی دین را عملاً منسوخ می سازد و بنابراین روشنفکران دینی بسان تماشاگری بی طرف و منصف به گزارش واقعیت احکام تاریخی دین می پردازند.

۱۶. در گفتمان قرآنی الهامات و افعال بشری به خدا منسوب می گردد و این در تجربه باطنی پیامبران سامی ریشه دارد. خدا در پاره ای از آیات قرآن، عین هستی توصیف شده است: هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن. بر این اساس، همان رخدادهای طبیعی به خدا که عین هستی است، منسوب می گردد. شکی نیست که اگر حکمی نسخ یا فراموش می گردد، این خود انسان ها هستند که آن را نسخ می کنند و یا به فراموشی می سپارند.

روند نسخ احکام نیز چنین است که ابتدا شرایط و مقتضیات تغییر پیدا می کند و عملاً عمل به احکامی که شرایط و مقتضیاتش تغییر یافته است، امکان ناپذیر می گردد و به تدریج آن حکم و سنت به فراموشی سپرده می شود و آنگاه مصلحان دینی به این واقعیت پی می برند و آن را گزارش می کنند و بر آن صحنه می گذارند.

علاوه بر این که سیاق آیه ۱۰۶ سوره بقره هرگز ناظر به نسخ احکام نیست؛ بلکه ناظر به تغییر کلیت نبوت ها و شریعت هاست. طی آن آیه اظهار شده است که نبوت ها و شریعت ها در گذر تاریخ یا منسوخ می شوند و یا به فراموشی سپرده می شوند و آنگاه بهتر از آن یا مثل آن پا به عرصه می گذارد. سیاق آیه را ملاحظه فرمایید:

ما يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۱۰۵) مَا تَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِخْ مِنْهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶) بقره

طی این آیات اظهار شده است، اهل کتاب و بت پرستان دوست نداشتند که هیچ خیری بر شما مسلمانان نازل شود ولی خداوند خیر و رحمتش را به هرکه خواهد اختصاص می دهد. خدا هر خیر و رحمتی را که منسوخ یا انشاء می کند، بهتر از آن یا مثل آن را می آورد.

۱۷. آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً» (مائده، ۳) هم خطاب به مردم مدینه عصر رسول خداست؛ نه خطاب به تمام انسان ها در همه عصرها. خطاب به آنان اظهار شده است که اکنون بعد از گذشت متجاوز از ۲۰ سال از نبوت پیامبر (ص) دین را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دینی برای شما رضایت دادم. خیلی بدیهی است که ادعای کامل بودن قرآن برای تمام اعصار ناصواب است. امروزه نه تنها در قرآن، حتی در حدیث نیز پاسخ مسائل مستحدث نیست. برای مثال، هیچ آیه یا حدیثی راجع به شبیه سازی، تغییر جنسیت، تلقیح خارج از حرم، رحم اجاره ای، بیمه، تفکیک قوا، انتخابات و جز آنها وجود ندارد. خیلی آشکار است که ریشه چنین خطای آشکاری که دین در همان زمان پیامبر (ص) برای همه اعصار به طول کامل بیان شده، از اینجاست که قرآن خطاب به همه انسان ها در تمام اعصار دانسته شده است. این در حالی است که یک مرور

ساده به آیات قرآن به وضوح نشان می دهد که آیات مکی خطاب به مشرکان قریش و آیات مدنی خطاب به مردم مدینه است.

۱۸. به فرض این گروه های داعشی مسلک همچنان در جهان اسلام باشند و تأکید داشته باشند، احکام تاریخی مثل برده داری و جزیه از اهل کتاب برقرار باشد؛ اما این هرگز دلیل نمی شود، بر این که همه مسلمانان چنین استنباطی دارند و در گذر تاریخ، هیچ تغییری در احکام تاریخی دین رخ نداده است. واقعیت هر دینی اعم از اسلام در گذر تاریخ به وضوح نشان می دهد که پیوسته در احکام تاریخی دین تغییر رخ داده است. برای مثال، مرور موضوع خمس در گذر تاریخ نشان می دهد، ابتدا به معنای جدا کردن یک پنجم غنایم جنگی برای نیازمندان و مصارف عامه بوده است؛ سپس به معنای جدا کردن یک پنجم درآمد کسب یا ثروت های عمومی از سوی شیعیان برای نیازمندان شیعه گرفته شد و در این اواخر به معنای اخذ یک پنجم درآمد کسب برای مصرف روحانیان شیعه تغییر یافت. تلقی تمام علمای دینی هم این بوده است که این تغییر و تحول، اسلامی است، نه انحراف از اسلام.

۱۹. این پیش فرض که متن قرآن و سنت یک پیام شفافی برای تمام اعصار دارد، خلاف واقع است و با واقعیات متن قرآن و سنت سازگار نیست. اگر کسی می خواهد با تکیه به متن قرآن و سنت اظهار نظر کند، باید قرآن و سنت را در فضا و کانتکست خودش فهم کند؛ نه این که آن را از فضا و کانتکست خودش خارج سازد و بعد به فهم آن اقدام نماید که بی تردید چنین کاری باعث سوء فهم می شود. هیچ خرده ای بر میرزای قمی که قرآن را خطاب به مشافهین می دانست، نیست. خرده بر کسانی است که قرآن را خطاب به مردمان همه اعصار معرفی می کنند.

۲۰. عمده سوء فهم هایی که در خصوص آیات قرآن و یا روایات معصومین (ع) رخ می دهد، از اینجا ناشی می شود که آیات قرآن یا روایات را در فضا و کانتکست خودش فهم و تفسیر نمی کنند؛ بلکه آنها را از فضا و کانتکستشان خارج می سازند و به فهم آنها می پردازند. یکی از آیاتی که بر اثر چنین کاری بد فهمیده شده است، آیه «كافة للناس» (سبأ، ۲۸) است. این آیه و سیاق آن چنین است:

قُلْ أُوْنِي الدِّينَ الْحَقُّمُ بِهِ شُرَكَاءُ كَلَّا بَلْ هُوَ اللّٰهُ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ (۲۷) وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيْرًا وَ نَذِيْرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ (۲۸) وَ يَقُوْلُوْنَ مَتَى هَذَا الوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ (۲۹)

طی این آیات خطاب به پیامبر (ص) اظهار شده است، ای پیامبر به مشرکان قریش بگو، آن شریکانی را که به خدا ملحق کردید، به من نشان دهید. این گونه نیست، خدا شریک ندارد و ما ای پیامبر (ص) تو را فقط کفایت کننده برای این مردم به عنوان بشارت دهند و انذار کننده فرستادیم؛ اما بیش تر این مردم نمی دانند و می گویند: تو راست نمی گویی که قیامتی هست، اگر هست کی اتفاق می افتد.

چنان که آشکار است، هرگز در این آیه اظهار نشده است، حضرت محمد (ص) برای همه مردم در تمام اعصار فرستاده شده است.

افزون بر این، پاره ای از آیات قرآن دلالت صریح دارد که حضرت محمد(ص) برای انداز مردم مکه و اطرافش فرستاده شده است؛ نظیر:

الف. إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳) عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴) تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۵) لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (۶)یس

طی این آیات گفته شده است، ای محمد تو فرستاده شدی که قومی را انداز کنی که پدرانشان انداز نشدند و غافل اند.

ب. وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۵۵) أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ (۱۵۶) أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بَيِّنَاتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ (۱۵۷) انعام

طی این آیات اظهار شده است، این قرآن را بر شما نازل کردیم که مبدا بگویند، بر یهودیان و مسیحیان پیش از ما کتاب نازل شد و ما از محتوی کتابشان غافل بودیم یا نگویند که اگر بر ما کتاب نازل می شد، از آنها هدایت یافته تر بودیم.

نیز در همین سوره انعام، آمده است:

ج. وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹۲)

این قرآن نازل شده است تا تو ای محمد، «ام القری» یعنی مکه و «من حولها» یعنی اطرافش را انداز کنی. با چنین تصریحاتی که در آیات قرآن شده، نمی توان گفت که حضرت محمد برای تمام اقوام در همه اعصار ارسال شده است. این نمونه به وضوح نشان می دهد، کسانی که مدعی اند، قرآن و سنت را ملاک قرار می دهند و بر اساس آنها می گویند، روشنفکران دینی از متن عبور کرده اند، خود آنان، نیز از متن عبور کرده اند. منتها عبور آنان متحجرانه و ارتجاعی است و می خواهند گزاره های تاریخی قرآن را ابدی نشان دهند؛ اما عبور روشنفکران از متن، مترقیانه و تکاملی است و می خواهند گزاره های تاریخی را متعلق به گذشته معرفی نمایند. هم دین ستیزان و هم روشنفکران دینی از پیش فرض های برون دینی و برون متنی برای فهم و ارزیابی آیات استفاده می کنند؛ اما دین ستیزان با نادیده گرفتن عصر و مصر متون دینی به تلاش ها و میراث گذشتگان لگد می زنند و همه آنها را لجن مال می کنند؛ اما روشنفکران دینی از بخش هایی از میراث و متون دینی که تاریخی اند، دست می کشند و فقط به بخش هایی از آنها تمسک می کنند که متناسب با شرایط و مقتضیات عصر حاضر است.

۲۱. چنانکه سیاق آیه ختم نبوت نشان می دهد، هرگز ختم نبوت برای این نبوده که حضرت محمد(ص) دین کاملی را برای مردمان تمام اعصار و امصار آورده؛ بلکه برای این بوده است که تصور مردم مدینه را مبنی بر این که زید پسر پیامبر(ص) شمرده می شود و او به جای پیامبر(ص) پیامبری خواهد کرد، تصحیح کند. به سیاق آیه عنایت فرماید:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (احزاب، ۴۰)

طی این آیه اظهار شده است، محمد پدر هیچ کس از شما نیست و او خاتم الانبیاست و پس از او پیامبری نمی آید.

۲۲. مشکل عمده ای که در فهم صحیح آیات قرآن یا روایات معصومین(ع) رخ می دهد، این است که سیاق و کانتکست و یا فضای نزول و صدور آنها را نادیده می گیرند. یکی از شواهد این مشکل این است که برخی تعبیر «تمت کلمات ربک» را به معنای کامل و تمام بودن قرآن برای همه اعصار و اقوام گرفته اند، حال آن که اساساً کلمات در چنین تعبیری هرگز به معنای الفاظ قرآن نیست؛ بلکه به معنای مقدرات الهی است. ملاحظه متون مشابهی که در قرآن به کار رفته، مؤید این معناست. ملاحظه فرمایید:

الف. وَ أَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ (۱۳۷) اعراف

طی این آیه اظهار شده است، ما بنی اسرائیل را وارث زمین کردیم و کلمات نیک پروردگات تمام گردید؛ یعنی وعده های الهی وراثت زمین و به حکومت رسیدن آنها محقق شد.

ب. الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْقَوْرُ الْعَظِيمُ (۶۴) یونس

طی این آیات اظهار شده است، وعده بشارت به بهشت از سوی خدا به مؤمنان محقق خواهد شد و کلمات خدا تبدیل پیدا نخواهد کرد؛ یعنی وعده الهی تخلف ناپذیر است. حال این چه ربطی دارد، به این که قرآن تمام و کامل است و برای همه اقوام در تمام اعصار سخن دارد؟ یا این که هیچ نسخی در هیچ حکمی از احکام الهی رخ نمی دهد؟

ج. وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمُ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ (۳۸) يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۳۹) وَ إِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْنَا الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ (۴۰) روم

جالب آن است که در قرآن، در عین این که از عدم تغییر مقدرات الهی سخن رفته، از تغییر آنها در مواردی هم سخن گفته شده است. در آیات مذکور اظهار شده است، هیچ پیامبری نیست که آیه ای بیاورد، مگر به اذن خدا. برای هر اجلی هم کتابی هست. خدا هرچه را خواهد محو می کند و هرچه را خواهد ثابت می گذارد و اصل کتاب نزد

خداست. ما بعضی از آنهایی را که وعده دادیم، محقق می کنیم و به تو نشان می دهیم و بعضی دیگر را به تو نشان نمی دهیم و بعد از وفات تو محقق خواهد شد.

شکفت انگیز است که آنان کتاب و کلمات خدا را به معنای قرآن گرفتند، از این آیات غفلت کردند و به موجب آن اظهار نکردند که احکام الهی تغییر پذیر است. این مشکل دیگر دین ستیزان را نشان می دهد و آن این است که گزینشی عمل می کنند و به پاره ای از آیات که با تأویلاتی می تواند مورد تمسک آنان واقع شود، استناد می کنند؛ اما از آیاتی که می تواند مفسر آن آیات باشد، اعراض می کنند و لذا به نتایج نادرستی سوق می یابند.

۲۳. از این لغزش ها در بیانات دین ستیزان بسیار است. مورد دیگر این است که لفظ «کتاب» را که لزوماً در قرآن به معنای قرآن به کار نرفته، به معنای قرآن گرفتند. برای مثال، با استناد به آیه ذیل اشکال کرده اند که قرآن، ایمان به بعضی و کفر به بعضی دیگرش را مذمت کرده است. این در حالی است که مراد از کتاب در این آیه هرگز خود قرآن نیست؛ بلکه تورات است؛ چون خطاب به یهودیان اظهار شده که شما برای اسیر فدیه می گیرید؛ حال آن که بر شما حرام شده است. آیا شما به پاره ای از تورات ایمان دارید و پاره ای دیگر از آن را انکار می کنید؟ ملاحظه فرمایید:

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تَخْرُجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۵) بقره

البته انکار نمی کنم که ایمان به برخی از آیات قرآن و انکار برخی دیگر از آن هم مذموم است. منتها هرگز روشنفکر دینی منکر آیات تاریخی قرآن مثل برده داری و جزیه از اهل کتاب نیست و نمی خواهد بگوید که من این آیات را قبول ندارم؛ بلکه می گوید، این آیات تاریخی اند و به عصر گذشته تعلق دارند.

۲۴. آیات تاریخی قرآن برای شرایط و مقتضیات خودش در حد ظرفیت مردمان آن زمان، قسط و عدل را تأمین می کرده است و روشنفکران دینی منکر آن نیستند. تنها چیزی که مورد انکار آنهاست، این است که احکام تاریخی قرآن برای عصر حاضر نیز تأمین کننده قسط و عدل باشد. این ادعا که گفته شود، قرآن ناظر به عصر حاضر است و همان آیات تاریخی برده داری و جزیه از اهل کتاب و نظایر آنها تأمین کننده قسط و عدل برای تمام اقوام و اعصار است، هرگز از ظواهر و بلکه تصریحات قرآنی فهمیده نمی شود.

این ادعای داعشی مذهبان که دین ستیزان هم بدان تمسک کرده اند، مبنی بر این است که قسط و عدل را خدا می فهمد، اما خود مردم نمی فهمند، به وضوح باطل است. در هیچ آیه ای از آیات قرآن گفته نشده است که خود انسان ها قسط و عدل را نمی فهمند و اگر خدا نفرموده بود که قسط و عدل خوب است، مردم از فهم این معنا عاجز و ناتوان بودند.

البته انکار نمی‌کنم که داعشی مسلکان اشعری مذهب اند و مدعی اند که عدل و قسط آن است که خدا بفرماید؛ اما عدلیه و معتزله قسط و عدل را مفاهیمی برون دینی تلقی می‌کنند و بر این نظرند که خود بشر قسط و عدل را می‌فهمد و اگر خدا به قسط و عدل امر می‌کند، به واقع، انسان‌ها را به آنچه خودشان می‌فهمند، ارشاد می‌کند؛ بنابراین بیانات الهی از باب ارشاد و تذکر است؛ چنان که آمده است:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۰) بقره

در این آیه اظهار شده است، خدا به عدل و احسان و رسیدگی به خویشان امر می‌کند و از فحشاء و منکر و ستم نهی می‌کند. این‌ها فقط تذکر است؛ یعنی خود شما می‌دانید که باید به عدل و احسان و رسیدگی به خویشان اهتمام داشته باشید و از فحشاء و منکر و ستم اجتناب نمایید. منتها از باب تذکر گفته می‌شود.

در روایتی از امام علی هم آمده است که انبیاء آمدند که مردم را به همان چیزی که عقل و فطرت آدمی تشخیص می‌دهد، برانگیزند. عین بیان ایشان چنین است: *وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَآءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ ، وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَةً نِعْمَتِهِ ، وَيَحْتَجُّوْا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ ، وَيُؤَيِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ (نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۴۳)*

سخن امام علی به این معناست که عقل و فطرت اصل است و احکام الهی از عقل و فطرت تبعیت می‌کنند؛ لذا نمی‌توان یک حکمی را که در ضدیت با عقل و فطرت است، حکم الهی نامید. به همین روی علمای ما گفته‌اند: کما حکم به العقل حکم به الشرع؛ هر حکمی که عقل بدهد، شرع هم بدان حکم می‌کند. منتها عقل انسان‌ها در گذر تاریخ تکامل پذیر است و بسا آنچه را که انسان‌ها در گذشته عدل و قسط می‌شمردند، امروزه به جهت تعالی اخلاقی و معنوی، عدل و قسط به شمار نیاورند. گذشتگان برده داری و جزیه از اهل کتاب را مذموم تلقی نمی‌کردند؛ اما امروزه مذمت می‌کنند و لذا وقتی در دین همان عقل و فطرت انسان‌ها اصل باشد، باید به مقتضای آن، آنچه را که امروزه عقل و فطرت خود بشر عدل و قسط می‌شمارد، فهم‌های جدید بشری هم دینی تلقی شود؛ نه ضد دین.

۲۵. وقتی که خدا همه شرایع و مناسک را علیرغم تفاوت و تکثری که دارند، امضاء می‌کند و هر قومی را طبق عقلش تکلیف و مجازات می‌کند، وجهی ندارد، بگوییم، فقط همان شکلی از احکام و سننی که در قرآن ذکر شده است، احکام الله و حدود الله اند؛ اما غیر آنها احکام الله و حدود الله نیستند.

حتی خود فقهای که نص‌گرا هستند، بر یک فهم از نص نیستند و یک شکل معین و مشخصی را حکم الله تلقی نمی‌کنند. میان آنان اختلاف فتواست و در عین حال، همه آنها فتوای خود را حکم الله می‌نامند؛ لذا جمود ورزیدن بر شکل خاصی و تنها آن را حکم الله خواندن نه با تصریحات قرآنی و حدیثی سازگاری دارد و نه با سیره علمای و فقهای دینی. به چه دلیل، فقط فهم فقهای داعشی مسلک عین نص قرآن و حدیث شمرده شود و بر اساس آن، برده داری و جزیه از اهل کتاب برای روزگار حاضر هم جایز تلقی گردد؛ اما فهم فقهای روشنفکر که با تکیه بر همان

نص قرآن و حدیث، منتها با پیش فرض هایی متفاوت از داعشی مذهبان چنین استنباط می کنند که برده داری و جزیه از اهل کتاب هرگز حکم الله برای روزگار حاضر نیست، مخالف نص قرآن و حدیث شمرده شود؟ هم داعشی مذهبان و هم فقهای روشنفکر به نص قرآن و حدیث استناد می کنند. منتها فقهای روشنفکر با تمیز فرع و اصل احکام و حاکم ساختن اصول بر فروع و حکم عقلی بر حکم تاریخی به استنباط مترقیانه و روزآمد از نص قرآن و حدیث می پردازند؛ اما داعشی مذهبان فروع را بر اصول حاکم می کنند و احکام تاریخی را بر احکام عقلی رجحان می دهند.

۲۶. هرگز فقهای روشنفکر که اصول را بر فروع و احکام عقلی را بر احکام تاریخی حاکم می سازند، اجتهاد در برابر نص نکرده اند؛ زیرا که نص احکام تاریخی، تاریخی بودن آنهاست؛ نه ابدی بودن آنها. فقهای روشنفکر فقط محدوده نفوذ احکام تاریخی را بازشناسانده اند و اظهار داشته اند که احکامی مثل برده داری و اخذ جزیه از اهل کتاب فقط برای شرایطی نافذ بوده که مقبول می نموده و قابل اجرا بوده است؛ نه برای شرایط امروزی که تغییر کرده و پذیرای برده داری و اخذ جزیه از اهل کتاب نیستند. به تعبیر آیت الله معرفت، نسخ در واقع اخبار از موقت بودن حکم منسوخ و متعلق به شرایط گذشته بودن آن است؛ نه الغای آن. به همین رو ایشان به نسخ مشروط قابل بوده؛ یعنی می گفته است که اگر دوباره همان شرایط حکم منسوخ برگردد، حکم منسوخ نیز بر می گردد.

پنهان نیست که در احکام منسوخ نیز هیچ تصریحی به موقت بودن حکم نیست و این تغییر شرایط است که نشان می دهد، حکم منسوخ، زمانش سرآمده و دیگر غیرقابل عمل است.

۲۷. این چنین نیست که اگر امروزه احکام تاریخی قرآن مثل برده داری و اخذ جزیه از اهل کتاب اجرا نمی شود، از ناتوانی مسلمانان باشد و لذا هرگز چنان نیست که اگر مسلمانان به قدرت مسلط جهان برسند، به برده داری و اخذ جزیه از اهل کتاب روی بیاورند؛ چرا که پیش فرض قاطبه مسلمانان امروزی این است که آن احکام تاریخی است و فقط در شرایط گذشته تناسب داشته است. رشد علمی و عقلی و اخلاقی مسلمانان که امروزه اتفاق افتاده است، هرگز پذیری طرز تفکر داعشی مذهبان نیست؛ به همین رو، ملاحظه شد که داعشیان در مدت کوتاهی از صحنه سیاسی اجتماعی حذف شدند.

۲۸. احکام ارث نیز تاریخی اند و مادامی که مسلمانان به اجرای آنها تقید داشته باشند، پایدار می مانند؛ اما زمانی که شرایط و مقتضیات مدرن را معارض آن احکام تشخیص بدهند، آنها را نسخ می کنند. آیات مربوط به ارث نیز خطاب به مردم مدینه عصر پیامبر(ص) است و لذا باید در چارچوب همان عصر و مردم فهمیده شود.

درست است که قوانین ارث مندرج در قرآن احکام الله و حدود الله خوانده شده اند(نک: نساء، ۱۳-۱۴)؛ اما این احکام و حدود تاریخی اند و مقبولیت آنها تا زمانی است که مورد پذیرش مسلمانان باشد. وقتی یک قانونی مورد تصویب یک مردمی باشد، البته لازم الاجر است و عصیان در برابر آن، مستحق مجازات است؛ اما وقتی آن قانون عوض شود و قانون دیگری به جای آن بیاید، هرگز عدم پابندی به آن قوانین مستوجب مجازات نیست.